

روشن فکری دینی در ایران

بررسی دیدگاه شهید آوینی

پروانه عزیزی*

چکیده

روشن فکری دینی، اصطلاحی جدید است که پس از انقلاب اسلامی ایران وارد ادبیات سیاسی گردید و به جریان‌ها و نحله‌های متفاوت، و البته دارای تفکر التقاطی تقسیم گردید. روشن فکران دینی تلاش نمودند با تفسیر و تلقی جدید از دین، هم گوهر و اصل دین را حفظ نمایند و هم در چارچوب دین پاسخگوی مسئله‌های اصلی روشن فکری، یعنی «سنت و تجدد»، «دین و سکولاریسم»، «ما و غرب» و «حکومت و حاکمیت» باشند. این مقاله با رویکرد تحلیلی و اسنادی به این موضوع می‌پردازد.

شهید آوینی از جمله روشن فکران دینی است که با نگاه حداکثری به دین، مسئله‌های اصلی روشن فکری را مورد بحث و بررسی قرار داده است. وی ضمن نقد رادیکال مدرنیته، سنت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد و برای دین نقش حداکثری در سیاست و اجتماع قایل است. وی همچنین ضمن نقد رادیکال غرب، روشن فکران و عملکرد آنها را در قبال واقعیت‌های اجتماعی و مردم مورد نکوهش و سرزنش قرار می‌دهد و سرانجام بهترین حکومت را برای اداره جامعه، حکومت مردم‌سالاری دینی (نظام ولایت فقیه) می‌داند.

کلیدواژه‌ها: روشن فکری دینی، شهید آوینی، سنت و تجدد، دین و سکولاریسم، ما و غرب، حکومت و حاکمیت، مردم‌سالاری دینی.

مقدمه

مانند سایر نحله‌های روشن‌فکری به بررسی تحلیل و ارزیابی مسئله‌های اصلی روشن‌فکری، یعنی «سنت و تجدد»، «دین و سکولاریسم»، «ما و غرب» و «حکومت و حاکمیت» پرداخته‌اند.

در این مقاله تلاش شده است تا یکی از نحله‌های روشن‌فکری دینی که نادیده گرفته شده است و تاکنون در مباحث روشن‌فکری دینی بدان پرداخته نشده است و به «دیدگاه آوینی» معروف است مورد بررسی قرار گیرد.

سؤال اصلی پژوهش این است: دیدگاه شهید آوینی نسبت به مسئله‌های اصلی روشن‌فکری و روشن‌فکری دینی چیست؟

سؤالات فرعی نیز عبارتند از:

- دیدگاه شهید آوینی نسبت به سنت و تجدد چیست؟

- دیدگاه شهید آوینی نسبت به دین و سکولاریسم چیست؟

- دیدگاه شهید آوینی نسبت به ما و غرب چیست؟

- دیدگاه شهید آوینی نسبت به حکومت و حاکمیت چیست؟

بدین منظور، ابتدا چارچوب نظری بحث ارائه می‌گردد و در ادامه به سؤالات موردنظر پاسخ داده می‌شود.

چارچوب نظری

پیشینه روشن‌فکری در ایران به دوران حکومت قاجار و شکست ایران از روسیه بازمی‌گردد. پس از این شکست، حکومت وقت به دنبال کشف علل عقب‌ماندگی ایران از کشورهای اروپایی، دانشجویان را برای تحصیل به اروپا فرستاد. از این‌رو، نسل اول روشن‌فکران ایرانی توسط حکومت شکل گرفت. از نظر این گروه از روشن‌فکران

گرچه امروزه در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با در حاشیه قرار گرفتن سایر نحله‌های روشن‌فکری غیردینی، روشن‌فکری دینی در کانون توجه قرار گرفته است و در این زمینه، کتاب، مقاله و پایان‌نامه‌های متنوعی هم وجود دارد.

برخی از کتاب‌هایی که در زمینه روشن‌فکری دینی به نگارش درآمده‌اند، عبارتند از: **جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی و سیاسی ایران**،^(۱) **روشن‌فکران دینی و دین‌داران روشن‌فکر**،^(۲) **روشن‌فکران مذهبی و عقل‌مدرن**،^(۳) **درآمدی بر جامعه‌شناسی روشن‌فکری دینی**،^(۴) **روشن‌فکری دینی و انقلاب اسلامی**،^(۵) **مدرنیته، روشن‌فکری و دیانت**،^(۶) **روشن‌فکری، دین‌داری و مردم‌سالاری**،^(۷) **مناقشات روشن‌فکران دینی و غیردینی در ایران معاصر**،^(۸) **دین و نوگرایی در اندیشه متفکران دینی**،^(۹) **سنت و تجدد از دیدگاه شریعتی و سروش**،^(۱۰) **رابطه شریعت و عقلانیت در موج سوم جریان روشن‌فکری دینی**.^(۱۱)

با وجود وسعت مطالعات انجام‌شده و بی‌رقیب بودن جریان روشن‌فکری دینی در جامعه سیاسی ایران، جریان مذکور همچنان به صورت کلی و مبهم و بدون جریان‌شناسی دقیق مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد و اصولاً بخشی از روشن‌فکران دینی، بخصوص روشن‌فکران دینی پس از انقلاب و نحله‌های فکری آنها نادیده گرفته می‌شوند. برای مثال در میان نحله‌های مختلف روشن‌فکری دینی تنها «نحله سروش» با نگاه حداقلی به دین شناخته شده است و سایر نحله‌های روشن‌فکری دینی (شریعتی، نصر و شهید آوینی) کمتر مورد توجه بوده و عملاً توسط اندیشمندان در حاشیه قرار گرفته‌اند. این در حالی است که نحله‌های مذکور

چپ‌گرا که به طور عمده از اعضای گروه ۵۳ نفر دوران رضاشاه بودند، حزب کمونیستی توده را در ایران ایجاد کردند. این گروه از روشن‌فکران برخلاف نسل پیشین روشن‌فکری، نسبت به غرب دیدی منفی و بدبینانه داشتند. آنها اعلام کردند که خواهان استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی می‌باشند، اما در مورد دین موضع صریحی اتخاذ نکردند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به شکست جبهه ملی و انحلال حزب توده منجر گردید، زمینه برای فعالیت‌های مذهبی و شکل‌گیری جریان‌های مذهبی در جامعه فراهم شد، به گونه‌ای که می‌توان گفت: هسته روشن‌فکری دینی در این دوران شکل گرفت؛ زیرا پیش از این دوران، روشن‌فکران دارای گرایش‌های لیبرالی، سوسیالیستی بودند، اما بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بخصوص از دهه ۵۰ به بعد، احیای اسلام به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی در مقابل غرب مورد توجه روشن‌فکران قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، چهره جدیدتری از روشن‌فکری دینی به وجود می‌آید که بیشتر نگرشی معرفت‌شناسانه و فلسفی نسبت به مسائل جامعه ایران دارند.

مسئله‌های اصلی روشن‌فکری دینی از دیدگاه

شهید آوینی

از زمان شکل‌گیری جریان روشن‌فکری و روشن‌فکری دینی در ایران، چهار مسئله اصلی مورد توجه روشن‌فکران قرار گرفته است: «سنت و تجدد»، «دین و سکولاریسم»، «ما و غرب» و «حکومت و حاکمیت». این مسائل به عنوان چهار مسئله اصلی روشن‌فکری دینی در طول چند دهه همواره تکرار شده و مورد توجه قرار گرفته‌اند و روشن‌فکران و روشن‌فکران دینی ناگزیر به پاسخ‌گویی به این مسائل بوده‌اند. از این رو، در این بخش

راه‌هایی از عقب‌ماندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه در تقلید و پیروی کامل از غرب بود. بنابراین، با استدلال به تفکیک‌ناپذیر بودن اجزای تمدن غرب، خواهان پذیرش و اخذ تمام و کمال تمدن غرب بودند. از دیدگاه این گروه از روشن‌فکران، تمام مظاهر سنتی و دینی به دلیل آنکه مانع تکامل و ترقی بود باید کنار گذاشته می‌شد؛ زیرا استدلال آنها این بود که غرب بعد از به حاشیه راندن و خصوصی کردن مظاهر سنتی و دینی خود توانست به سوی تمدن و پیشرفت گام بردارد، اکنون ما نیز باید همان شیوه و همان مراحل را طی کنیم. انقلاب مشروطه و ایجاد مجلس شورای ملی، بخشی از تلاش‌های آنها برای دستیابی به هدفشان بود. افکار و اندیشه‌های این گروه از روشن‌فکران تا زمان به قدرت رسیدن رضاشاه بر جامعه تسلط داشت. البته در میان نسل اول روشن‌فکری، گروهی از روشن‌فکران ملی‌گرا نیز به وجود آمدند که در به سلطنت رسیدن رضاشاه نقش عمده‌ای ایفا کردند. پس از روی کار آمدن رضاشاه، غرب‌گرایی و گرایش افراطی به غرب تا حدی فروکش کرد و به ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی ایران (ملی‌گرایی) اتکا شد و ایده یک کشور تک فرهنگی و سرکوب سایر فرهنگ‌ها در کشور به اوج خود رسید.

از سویی، رواج اندیشه‌های سوسیالیستی و چپ‌گرا همزمان با نهضت مشروطیت در ایران، باعث ایجاد گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی در میان روشن‌فکران گردید. این گروه از روشن‌فکران در دوران حکومت رضاشاه به صورت مخفی و زیرزمینی به فعالیت می‌پرداختند. با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و اشغال بخش‌های عمده کشور توسط متفقین، فضا و شرایط جدید برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در جامعه ایجاد شد. در چنین شرایطی، روشن‌فکران

از مقاله دیدگاه شهید آوینی راجع به چهار مسئله مذکور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. سنت و تجدد از دیدگاه شهید آوینی

شهید آوینی معتقد است: گرچه در جهان امروز توسعه و تکامل دو مفهوم مترادف هستند، اما در اسلام نمی‌توان این دو را مترادف و هم‌معنی دانست؛ زیرا معنای توسعه و تکامل در غرب با آنچه که در اسلام مورد نظر است کاملاً با هم متفاوت و جدای از هم است. در غرب، منظور از تکامل اصولاً توسعه اقتصادی است؛ یعنی توجه به بعد مادی و زمینی انسان. در غرب، همین بعد ملاک سنجش پیشرفت و عدم پیشرفت جوامع قرار می‌گیرد، در حالی که در اسلام وقتی سخن از تکامل به میان می‌آید بعد معنوی انسان مورد توجه است و منظور از تکامل، رسیدن انسان به مقام بندگی الهی است.

به منظور بررسی پدیده سنت و تجدد از دیدگاه شهید آوینی، ابتدا «سنت» و سپس «تجدد» و مؤلفه‌های سنت و تجدد را از دیدگاه شهید آوینی تعریف کرده، سپس تفاوت میان این دو را بررسی می‌کنیم.

۱-۱. تعریف سنت از دیدگاه شهید آوینی: شهید آوینی سنت را چنین تعریف می‌کند:

ترادسیون در ظاهر مجموعه‌ای از آداب و رسوم و عرف و عادت نیست؛ یعنی هر کسی که از بیرون با سنت مواجه می‌یابد و آن را همچون مورد و متعلق شناسایی خویش می‌بیند نمی‌تواند ربط این آداب ظاهری را با حقیقت ثابت و فراتاریخی آن در یابد، حال آنکه سنت در واقع، همین حقیقت ثابتی است که هسته اولیه آداب و عادات محسوب می‌شود. سنت دو وجه دارد: در یک معنی یک حقیقت ثابت و سرمدی، یک عطیه ازلی است و در مرتبه

بعد، این حقیقت در یک صورت تاریخی، فیاض، متحول و متعالی تنزل پیدا می‌کند. (۱۲)

از نظر وی، تحولات رخ داده که در دوران رنسانس، اتکا به عقل و علم را در جامعه گسترش داد و منجر به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «مدرنیسم» شد که تاکنون نیز به عنوان یکی از مباحث مهم و مسائل روز مطرح است و امروزه روشن‌فکران سعی می‌کنند ضمن بررسی این پدیده، نسبت خود را با آن بسنجند؛ زیرا «تجدد یا مدرنیسم چنین اقتضا دارد که هر چیز کهنه‌ای مذموم است، مگر نه اینکه هر نویی بالاخره کهنه می‌شود؟ و بنابراین، تنها انسانی ذاتاً متجدد است که حیات او عین نهیلیسم باشد و به یک نفی مطلق ایمان آورده باشد». (۱۳) وی سپس در ادامه می‌افزاید: «در مدرنیسم "نفس سنت شکن و نوآوری" مجرد از آنکه جایگزین سنت‌های انکار شده چه خواهد بود، محترم و مقدس است. نوآوری مفهومی است بی‌حد و حصر که در هیچ کجا توقف نمی‌کند. در دنیای جدید "توقف" کهنگی است و کهنگی به خودی خود مذموم است». (۱۴)

۱-۲. تجدد از دیدگاه شهید آوینی: شهید آوینی تجدد را چنین تعریف می‌کند: «از صفات بشری است که اگر نبود، تحول و تکامل وجود پیدا نمی‌کرد. اگر این صفت نبود، انسان تن و دل به عادات می‌سپرد و بدون دلزدگی از تکرار، آغاز تا انجام حیاتش را بی‌آنکه پوست بیندازد سپری می‌کرد؛ آن‌گاه نه تمدن معنا می‌گرفت نه فرهنگ؛ همین میل فطری به نوجویی است که تمدن‌ها را تجدید می‌کند». (۱۵)

شهید آوینی در مورد رابطه بین اسلام و تجدد معتقد است: دین اسلام هیچ عنصری از تجدد در ارزش‌ها و روابط دینی خود ندارد، اما این به آن معنی نیست که تمدن جدید بشر را یکسره انکار می‌کند. تعبیراتی چون اومانیزم اسلام و یا سوسیالیست

می‌کند، شکل گرفته است و تا موقعی که مسلح به این مابعدالطبیعه نباشیم، نمی‌فهمیم که عالم امروز، چگونه عالمی است و چگونه می‌خواهیم راجع به این عالم نظر دهیم.»^(۱۷) البته شهید آوینی بلافاصله اضافه می‌کند: در کنار آشنایی با مابعدالطبیعه، امروز باید با نور حکمت دینی نیز آشنا بود و این دو را در کنار هم داشت تا بتوان به شناخت درستی از جهان دست یافت؛ در غیر این صورت، شناخت جهان کنونی سخت و غیرممکن خواهد بود.

شهید آوینی عالم جدید را عالم تکنولوژی می‌نامد که در آن، ظاهر نسبت به باطن برتری یافته است. گرچه عالم جدید که بعد از رنسانس به وجود آمد از اول با دین در تضاد نبود، اما انحراف در عالم طبیعت باعث فاصله گرفتن و دوری آن از دین شد؛ زیرا غایت دنیای جدید تصرف در طبیعت به منظور بهره‌برداری بیشتر از آن بود و همین غایت‌مندی باعث شد که عالم از سایر جهات غفلت کرده و دچار انحراف شود. از نظر شهید آوینی، تمدن جدید دارای جوهر اومانیستی و الحادی است و این ویژگی در تمام وجوه تمدن غرب وجود دارد و باعث ایجاد انسان جدیدی شد که مهم‌ترین ویژگی آن خودمحوری، خداستیزی و خداگریزی است.

۱-۴. انسان از دیدگاه شهید آوینی: یکی از مهم‌ترین مفاهیم دوران مدرنیسم «اومانیسم» است. در این دوران، انسان جایگزین خدا می‌شود و بشر به مقام خدایی می‌رسد و مورد پرستش و ستایش قرار می‌گیرد. بنابراین، در این دوران بیش از هر دوران دیگر انسان خودبنیاد، خداستیز و خداگریز می‌شود و این ویژگی به تمام دوران غرب سرایت می‌کند. علاوه بر اینکه انسان جایگزین خدا می‌شود، نقش انسان در جهان هم دگرگون می‌شود. در دوران مدرنیسم انسان دیگر خلیفه خدا بر روی زمین نیست، بلکه براساس نظریات مدرنیسم، انسان را تکامل

مسلمان که در آثار شریعتی وجود دارد حکایتگر آن است که او در شناخت ماهیت تمدن جدید و نسبت آن با اسلام دچار اشتباهاتی است. اومانیسم و سوسیالیسم امکان جمع با دین و دین‌داری را ندارند.^(۱۶)

از نظر شهید آوینی، جمع میان سنت و تجدد امکان‌پذیر نیست؛ زیرا تمدن غرب که اکنون نهادینه شده و فرهنگ و ایدئولوژی و ارزش‌های خود را از طریق فناوری به سایر نقاط جهان صادر کرده است، هرگز اجازه نمی‌دهد که انسان‌ها شیوه دیگری از زندگی را برخلاف آنچه که غرب عرضه می‌کند، اخذ کنند؛ نوعی جبر که در آن فرد حق هیچ‌گونه انتخابی ندارد. به همین دلیل، کشورهایی که دارای فرهنگ و تاریخ کهن به علاوه دین و حیانی هستند به سختی اخلاق تکنولوژیک غرب را می‌پذیرند؛ چراکه تکنولوژی در مقابل دین و سنت قرار گرفته و تفکر غرب فقط به بعد نیازهای مادی انسان توجه می‌کند و ماهیت فطرت الهی را نادیده می‌گیرد و انسان فقط در غرایز حیوانی‌اش خلاصه می‌شود. شهید آوینی ضمن تعریف از سنت و تجدد، مسائلی همچون جهان، انسان و علم را براساس سنت و تجدد مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

۱-۳. دیدگاه شهید آوینی راجع به جهان: شهید آوینی معتقد است که شناخت جهان امروز از طریق دیدگاه دینی بسیار دشوار است؛ زیرا ماهیت جهان امروز کاملاً متفاوت است و با تفکر اسلامی که براساس مفاهیمی همچون خدا، شیطان و جهنم است نمی‌توان به شناخت درستی از جهان کنونی رسید. جهان امروز براساس تحولاتی است که در دوران مسیحیت شکل گرفته است. از نظر شهید آوینی، «ماهیت عالم امروز با مابعدالطبیعه یونانی و اسکولاستیک، یعنی تحولاتی که مابعدالطبیعه یونانی نسبت به تفکر مسیحی، آن هم مسیحی یونان‌زده پیدا

یافته گوریل‌ها می‌دانند (براساس نظریه تکامل). از این رو، صرفاً نیازها و خواسته‌های مادی انسان مورد توجه قرار می‌گیرد و این ضرورت‌های اجتماعی است که انسان‌ها را در کنار هم قرار می‌دهد. بنابراین، زمانی که این ضرورت از بین رفت، خود به خود قرارداد هم بی‌اعتبار می‌شود. در دنیای غرب خدا غایب است و در جایی و عالمی که خدا غایب است پدیده‌ای به نام نیست‌انگاری رواج پیدا می‌کند.

شهید آوینی میان اخلاق و ایمان غربی با علم و فناوری آن تفکیک قایل نمی‌شود؛ او در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند:

بشر غربی از آنجا که برای وجود انسان قایل به حقیقت غایی نیست و به حیوانیت بشر اصالت می‌دهد، برای اهوای و تمایلات حیوانی خود نیز هیچ محدودیتی جز قراردادهای اجتماعی نمی‌شناسد و قراردادهای اجتماعی را نیز صرفاً به منافع فردی بازمی‌گرداند. در تمدن غرب، قراردادهای اجتماعی و به تعبیر خودشان قانون، جان‌نشین اخلاق شده است و سعی بشر غربی در این است که اصالت دادن به قوانین مدنی و مقررات اجتماعی از اخلاف مذهبی و شریعت بی‌نیاز شود؛ یعنی به عبارت بهتر، جامعه‌ای بسازد که در آن هیچ‌کس نیازی به خوب بودن نداشته باشد، و در عین حال که هیچ‌کس التزام اخلاقی در برابر وجدان خویش ندارد، همه بتوانند بدون تجاوز به حقوق یکدیگر از حداکثر آزادی و ولنگاری برای ارضای شهوات حیوانی و تمتع از لذایذ مادی برخوردار باشند.^(۱۸)

از دیدگاه شهید آوینی، انسان غربی از اصل خود دور شده است. او جهانی را بر مبنای تصور خود ایجاد کرده است که در آن بشر تا مرتبه حیوانیت تنزل پیدا کرده است.

تفکر امروزی غرب، بشر را صرفاً از دریچه نیازهای مادی مورد بررسی قرار می‌دهد و مهم‌ترین فاجعه‌ای که در این نحوه بررسی اتفاق می‌افتد این است که ماهیت حقیقی و فطرت الهی بشر مورد غفلت قرار می‌گیرد و انسان در مجموعه‌ای از غرایز حیوانی خلاصه می‌شود و وقتی اینچنین شد، لاجرم دیگر تکامل و تعالی انسان در بازگشتن به فطرت الهی‌اش نیست، در تأمین هرچه بهتر و بیشتر نیازهای مادی و غرایزی اوست. از این رو، می‌توان فهمید که چرا برای بشر امروز توسعه اقتصادی جایگزین تکامل روحی شده است.^(۱۹)

و این در حالی است که از دیدگاه اسلام انسان خلیفه خدا، دارای فطرتی الهی و امانتدار خدا بر روی زمین است. او بر طبیعت زمین و آسمان مسلط است و توانایی آن را دارد که به کمال برسد؛ زیرا دارای شرافت و کرامت ذاتی است و آنچه که انسان را به مقام خلیفه الهی می‌رساند، عبودیت خداوند است و نهایت تکامل انسان زمانی است که در جهت تحقق اراده الهی باشد.

شاید بتوان مهم‌ترین تفاوت میان انسان از دیدگاه سنت و تجدد را چنین بیان کرد: در دیدگاه تجدد، تجربه‌گرایی عین کمال بشر انگاشته می‌شود و لازمه تجدد، نفی سنت‌ها و مقوله‌هایی مانند اخلاق است. در این دیدگاه، انسان به جای خدا نشسته است و این در حالی است که در دیدگاه سنتی، انسان خلیفه خدا بر روی زمین و مظهر اراده خداوند است. از این رو، اثبات انسان به منزله اثبات علم و قدرت و اراده خداوند است، در حالی که در اندیشه غربی اثبات انسان با نفی خداوند همراه است. در تفکر جدید، اومانیسیم به معنای نفی مطلق باورهای دینی در مورد انسان است. در نظر انسان سنتی،

بهشتی که از آن هبوط کرده‌ایم؛ در حالی که توسعه بعد اقتصادی را شامل می‌شود. بنابراین، این دو با هم جمع نمی‌شوند. تمدن صنعتی ماهیتاً امکان پذیرش صورت‌های متعدد قومی را ندارد؛ زیرا تمدن تکنولوژیک ماهیتاً با هیچ شریعت دیگری نیز جمع نمی‌شود؛ چراکه خود در صورت یک شریعت ظهور یافته است؛ شریعتی که با آداب سنن و نظام اخلاقی خاص خود همراه است. سنت و شریعت هرگز به طور کامل تمدن جدید را نمی‌پذیرند و در برابر آن مقاومت کرده و یک رویکرد گزینشی را در پیش می‌گیرند.

بنابراین، از آن‌رو که معانی توسعه با تکامل و تعالی انطباق ندارد، حکومت اسلامی باید برای رشد و تکامل انسان برنامه‌ریزی کند و اصالتاً باید به ابعاد معنوی و روحانی وجود بشر توجه کند و موانعی را که سد راه تعالی روحانی بشر به سوی خدا شده از سر راه بردارد. یکی از مهم‌ترین موانع، فقر مادی است که در درجه اول هدف از بین بردن فقر مادی بوده و در مرحله بعدی دست‌یابی به عدالت اجتماعی مطرح است نه توسعه.

بعد از آنکه شهید آوینی به بررسی ماهیت علم و فناوری جدید می‌پردازد، نگاه نقادانه خود را متوجه کسانی می‌کند که می‌خواهند میان اسلام و علوم تجربی آشتی برقرار کنند. وی در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند:

عده‌ای می‌خواهند بین اسلام و فرضیه‌های علوم تجربی و غرب آشتی بدهند و از این طریق بخواهند با گسترش الحاد و بی‌دینی مبارزه کنند. اما ضربه‌ای که اسلام از این دوستان عزیز خورده است، بسیار مهلک‌تر است؛ چراکه همه فرضیاتی که از آغاز تاریخ علوم غربی تاکنون مقبولیت عام و جهانگیر یافته‌اند، هنوز آن همه تأیید نشده‌اند که بتوان آنها را نظریات متقن و مبتنی بر حقیقت دانست. (۲۳)

توجه به خدا عین بازگشت به خویشتن است، حال آنکه در نزد انسان متجدد، روی آوردن به خدایی خویشتنی و از خودبیگانگی است. از دیدگاه مدرنیسم، آزادی انسان به معنای نفی همه مقیدات دینی و اجتماعی و اثبات طبیعت حیوانی بشر است و از دیدگاه سنت، آزادی انسان مساوی است با بندگی خداوند و پذیرش اعتقادات دینی.

۱-۵. علم از دیدگاه شهید آوینی: شهید آوینی علم و فناوری غرب را متعلق به خود غرب می‌داند و معتقد است: «تمدن صنعتی ماهیتاً امکان قبول صورت‌های متعدد قومی را ندارد و در هیچ کجای دنیا جز با همان صورتی که در غرب به خود گرفته است موجود نمی‌شود.» (۲۰) شهید آوینی علم و فناوری جدید را به دو دلیل مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر او، فناوری نوین از یک طرف می‌خواهد جهان را زیر سیطره کشورهای پیشرفته قرار دهد و از سوی دیگر، برای انسان به خاطر انسان بودن هیچ ارزشی قایل نیست و انسان وسیله‌ای است برای پیشرفت فناوری؛ زیرا «تکنولوژی مدرن زمینه را آنچنان فراهم کرده که جهان بتواند مجموعه واحدی باشد؛ یکپارچه و هماهنگ با یک فرهنگ و تاریخ مشترک، با یک حکومت واحد در کف استکباری مانند آمریکا.» (۲۱)

شهید آوینی ضمن نقد علم جدید معتقد است که در «علم جدید، بدن چون کارخانه‌ای انگاشته می‌شود با دستگاه‌های دقیق و منظم که بی‌وقفه کار می‌کنند و تنها مرگ می‌تواند در کار این ماشین پیچیده وقفه ایجاد کند.» (۲۲)

از این‌رو، تمدن صنعتی در جامعه‌ای می‌تواند، شکل گیرد و به حیات خود ادامه دهد که در آن سنت و مذهب، مانع سرمایه‌داری و اخلاق تکنولوژی خاص آن نشوند؛ زیرا در جوامع مذهبی، توسعه و تکامل به یک معنا به کار نمی‌رود و آنچه که دارای اهمیت است، تکامل است. تکامل از دیدگاه اسلام یعنی بازگشت به فطرت الهی و

آسمان کرد. و این راهی است که انسان خواهد پیمود، چه بخواهد و چه نخواهد. لائیسیم و اومانیسیم در همه صورت‌های آن محکوم به شکست هستند. او معتقد است که امام آمده است تا نسبت بشر را با جهان تغییر دهد و کرامت و شأن از دست‌رفته انسان را به او بازگرداند.

۲. دین و سکولاریسم از دیدگاه شهید آوینی

شهید آوینی معتقد است: در عصر حاضر که تفکر غرب و ارزش‌های آن برای مردم جهان یک امر مطلوب و قابل پذیرش است، حتی مردم به خود اجازه ارزیابی و تجزیه و تحلیل و یا تردید در این افکار و ارزش‌ها را نمی‌دهند. این شیوه و نگرش در کشور ما هم به صورت یک امر پذیرفته شده است. از جمله این ارزش‌ها، خارج شدن دین از عرصه عمومی سیاست و ورود دین به حوزه خصوصی است.

طرف‌داران خصوصی شدن دین، در توجیه نظریات خود این‌گونه استدلال می‌کنند: «دین اسلام برای آنکه بتواند با "زندگی عرفی جامعه امروز" همزیستی و تطابق پیدا کند باید در حوزه خصوصی زندگی فردی محدود شود؛ یعنی همچنان‌که درباره مسیحیت اتفاق افتاد، باید از این ادعا که می‌تواند پاسخگوی تمام مسائل بشر باشد، دست بردارد. حکومت را رها کند.» (۲۴)

از نظر شهید آوینی، روشن‌فکران به منظور عرفی کردن دین، ادعای می‌کنند که ما از دسترسی به حقیقت دین ناتوانیم و فقه هم نمی‌تواند پاسخگوی مسائل و معضلات جامعه باشد. بنابراین، از آن‌رو که ما با دینی مواجه هستیم که امکان دسترسی به حقایق آن وجود ندارد و همین‌طور با فقهای که نمی‌توانند پاسخگوی مسائل جامعه باشند، پس در اداره جامعه نمی‌توان از دین و نظرات فقها استفاده نمود. بنابراین، جامعه باید به وسیله

سؤالی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان از سیطره تجدد رهایی یافت یا در برابر تجدد چگونه باید عمل کرد؟

شهید آوینی معتقد است: شأن انسان بسیار بالاتر از آن است که فقط به مادیات توجه کرده و از رشد و تعالی باز ماند. از دید وی، انسان سنتی (دینی) نباید مرعوب تجدد شود و تنها در این صورت است که بدون وابستگی به تجدد و محصولات تکنولوژی آن می‌تواند به غایت خود برسد. نیز در مورد چگونگی دست‌یابی به این هدف، معتقد است: در هر دوره‌ای از زندگی بشر مقتضیاتی وجود دارد که آن مقتضیات شکل‌دهنده ساختار اجتماعی است و ساختار اجتماعی یک عصر را نمی‌توان بدون مقتضیات آن ارزیابی کرد. بنابراین، اگر بخواهیم انسان را با مقتضیات زمان معنا کنیم، آن‌گاه مقتضیات زمان به جای شریعت می‌نشینند و نمی‌توان انسان را مورد انتقاد قرار داد. در حالی که اگر معتقد هستیم خداوند انسان را آفریده است و برای اعمال او پاداش و مجازات در نظر گرفته است، در این صورت، انسان نباید تابع مقتضیات زمان و عالم جدید، که خواهان ایجاد فرهنگ یکسان در سراسر جهان است، باشد. وی در این مورد امام و عملکرد او را مثال می‌زند و معتقد است که امام با انقلاب باعث ایجاد تغییر در ماهیت تفکر و نحوه نگرش به جهان شد. این انقلاب نشانه آن بود که عصر تمدن غرب سپری شده است. شهید آوینی معتقد است: امام ماهیت عالم جدید را شناخت و فرهنگی را بنا کرد که عالم جدید را در خدمت خود گرفت. بنابراین، در جهان امروز تحولی رخ داده که همه چیز را دگرگون کرده و این دگرگونی نه مادی و از طریق فناوری، بلکه معنوی و از عمق روح انسان برخاسته است و برخلاف رنسانس که توجه بشر را از آسمان به زمین بازمی‌گرداند، این تحول بار دیگر بشر را متوجه

بسیاری دارد. تمدن اروپایی در طول این دو قرن اخیر، با همین شیوه‌ای که عرض شد، همه ادیان و مذاهب را به نفع خود مصادره کرده است. اسلام آمریکایی هم به همین معنا، ظاهر و پوخته‌ای بی مغز از اسلام است که دست‌بیعت به آمریکاداده است.^(۲۶)

از دید شهید آوینی، در اکثر موارد، علوم غربی به جای کشف حقیقت، حجاب حقیقت می‌گردد. برای نمونه، به سیر تکامل تاریخی بشر از دیدگاه اسلام و غرب اشاره می‌کند. براساس آیات قرآن، سیر تاریخی حیات معنوی بشر از «توحید» به عنوان اولین مرحله از حیات معنوی آغاز می‌گردد. سپس بشر دچار انواع مختلف شرک می‌گردد و در نهایت حیات بشر به «امت واحده توحید» ختم می‌شود. در حالی که در دید جامعه‌شناسان غربی، سیر تاریخی بشر یک سیر تکاملی بوده که آغاز آن را «دوران توحش» می‌نامند، پس از آن وارد دوران «بربریت ابتدایی» می‌شویم و بعد از یک مدت طولانی که حدود سه هزار سال طول می‌کشد، بشر به شهرنشینی یا تمدن دست می‌یابد. جامعه‌شناسان غربی علت گرایش به دین را ناشی از جهل و نقص می‌دانند؛ از این رو، تاریخ را به دو عصر کاملاً متفاوت (عصر دین و عصر علم) تقسیم می‌کنند. در این تقسیم‌بندی، علم در نهایت در برابر دین قرار می‌گیرد؛ زیرا در دوران علم است که نقص، عجز و جهل انسان از بین می‌رود و دیگر نیازی به دین احساس نمی‌شود.

در تفکر اسلامی، تکامل بشر در نهایت به دین ختم می‌شود و در تفکر غربی، به علم یا بی‌دینی. بنابراین، چون مبانی فکری غرب و اسلام کاملاً با هم متفاوتند و روند عکس را طی می‌کنند، نمی‌توان به تقلید صرف از مبانی غرب پرداخت و همان مسیری را طی کرد که غرب طی کرده است.

از سوی دیگر، اسلام برخلاف مسیحیت پاسخگویی

روشن‌فکران اداره شود؛ زیرا آنها توانایی پاسخ‌گویی به مسائل جامعه و حل مشکلات آن را دارند. این امر از یک طرف به انکار نظام ولایت فقیه منجر می‌شود و از طرف دیگر، روشن‌فکران را تنها افرادی معرفی می‌کند که شایسته اداره جامعه می‌باشند. آنها معتقدند که ملت ایران «برای باز یافتن غرور ملی و دست یافتن به تعمیم امامت سیاسی که همان دموکراسی است، نباید به هیچ دین دیگری نیز بپیوندد؛ چرا که این عمل خلاف ضرورت‌های تاریخی است.»^(۲۵)

شهید آوینی ضمن نفی این دیدگاه، به نقد نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» می‌پردازد. براساس این نظریه، دسترسی به حقیقت دین امکان‌پذیر نیست. برای فهم شریعت باید به احکام نظری علوم جدید متوسل شد. شهید آوینی معتقد است که معرفت دینی کامل است و نیاز به عامل خارجی برای تکامل ندارد. از دید وی، پیشرفت علوم تجربی نه تنها باعث بی‌اعتباری علوم دینی نمی‌شود، بلکه بعکس، باعث اعتبار روزافزون آن می‌شود. حتی در تکامل معرفت دینی و در شناخت امور مجهول می‌تواند به کمک فقه آمده و در بسیاری از موارد راهگشا باشد. از این رو، نباید پیشرفت علوم و فناوری را به عنوان بهانه‌ای برای نادیده گرفتن و یا به حاشیه راندن دین قرار داد. او سپس ویژگی‌های دین اسلام را با غرب مقایسه می‌کند و آن دو را از لحاظ ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دو امر کاملاً متفاوت و مجزا می‌داند. وی بر این اعتقاد است که نمی‌توان با استناد به پروتستانیسیم در غرب، در مورد دین اسلام صحبت کرد:

[در غرب] دین یک امر کاملاً وجدانی و شخصی است و به تعداد انسان‌ها می‌تواند خدای شخصی وجود داشته باشد. این نوع اعتقاد به خدا، از آنجا که با هیچ التزام و تعهدی همراه نیست، طرف‌داران

دوران علم است، و دوران دین، دوران خرافه است، که پایان پذیرفته. آنها علاوه بر تقسیم‌بندی حیات بشر به دوران‌های مختلف، نظریه ترقی را ارائه می‌دهند که براساس آن انسان‌های هر دوره، از دوران قبل مترقی‌تر هستند و از این‌رو، پیشرفت و تکامل فکری بشر یک ضرورت تاریخی است و بازگشت به گذشته نوعی ارتجاع محسوب می‌شود.^(۲۸) شهید آوینی این نظر را که انسان این دوره از دوره‌های پیشین کامل‌تر است و علم جانشین دین، و دانشمند جانشین پیامبر شده است، مورد انتقاد قرار می‌دهد و خطاب به نظریه‌پردازان ترقی و طرف‌داران آنها، چنین می‌گوید:

آقایان! این عصری که شما سنگ آن را به سینه می‌زنید، یکی از اعصار جاهلیت است و تفاوت آن با دیگر اعصار جاهلی در آنجاست که این‌بار جاهلیت را تئوریزه کرده‌اند و به آن صورت علمی بخشیده‌اند. این عصر چه قبول کنید، چه نکنید، عصر خرافات است و ما مأمور مبارزه با این خرافه‌گرایی مدرن هستیم... و یکی از بزرگ‌ترین خرافه‌های رایج این عصر، نظریه ترقی است.^(۲۹) بررسی تاریخیچه روشن‌فکری در اروپا نشان می‌دهد که تحولات بزرگ سیاسی که در قرن ۱۸ و ۱۹ در اروپا به وقوع پیوست، به وسیله روشن‌فکران و به رهبری آنها بوده و آنها عامل و محرک اصلی تحولات بوده‌اند.

از دیدگاه شهید آوینی:

روشن‌فکر، بشری است ایدئولوژیست و دیالکتیسن که در وجود او «منطق علم» جانشین «شریعت» گشته است. بنابراین، اگر روشن‌فکری او حقیقت داشته باشد، سرانجام کارش به «لائسیم» منتهی می‌گردد. نام انتلکتوئل را نیز بدان سبب برای او برگزیدند که منطق علم امروز در آغاز

تمام مسائل بشر است و گذر زمان در این پاسخ‌گویی نمی‌تواند تأثیرگذار باشد. البته در اسلام و در عصر حاضر پاسخ‌گویی به مسائل بشر فقط از طریق فقه مصطلح انجام می‌شود و چون اسلام قرن‌ها از صحنه اجتماع دور بوده است، بنابراین، برای دادن پاسخ مناسب به مسائل و مناسبات روز به زمان نیاز هست و این هرگز به معنای ناتوانی فقه در پاسخ‌گویی به مسائل روز نیست، بلکه به دلیل عدم تجربه فقه در مسائل سیاسی و اجتماعی است. از این‌رو، فقه می‌تواند در زندگی سیاسی جایگاهی داشته باشد، پاسخگوی مسائل مستحدثه باشد و لزومی ندارد به بهانه اینکه دین نمی‌تواند پاسخگوی مسائل روز باشد به حاشیه رانده شود. او معتقد است: روشن‌فکرانی که خواهان به حاشیه راندن دین هستند، ناتوانی دین در پاسخ‌گویی به مسائل روز نیستند، بلکه آنها با اصل دین مخالف هستند.

۳. ما و غرب از دیدگاه شهید آوینی

در این بخش، ابتدا تعریف شهید آوینی از مفهوم «روشن‌فکر» و سپس «غرب» ارائه می‌گردد و در نهایت، رابطه میان روشن‌فکر و غرب از دیدگاه او بررسی می‌شود.

۳-۱. روشن‌فکر از دیدگاه شهید آوینی: از نظر شهید آوینی، اصطلاح انتلکتوئلیته، روشن‌فکری یا منورالفکری در دوران رنسانس برای کسانی وضع شد که مخالف معتقدات قرون وسطایی بودند. از نظر آنها، قرون وسطا عصر تاریکی و تاریک‌اندیشی بوده است. قرن ۱۸ در اروپا قرن منورالفکری، آزاداندیشی، عصر عقل و پیشرفت بود. در این عصر، بشر در جایگاه خدا قرار می‌گیرد و به اداره امور خود می‌پردازد. از این‌رو، روشن‌فکری با الحاد، یونانی‌زدگی و علم‌پرستی همراه بود.^(۲۷)

روشن‌فکران غرب حیات بشر را به سه دوره اسطوره، دین و علم تقسیم می‌کنند. از دیدگاه آنها، دوران جدید،

است؛ در حالی که تفکر مردم و نگرش مردم سنتی است. از این‌رو، مردم و روشن‌فکران در کنار هم نیستند، بلکه در مقابل هم قرار می‌گیرند.

از نظر شهید آوینی، روشن‌فکر ویژگی‌هایی دارد که فقط مخصوص غرب است و فقط در غرب اصالت دارد؛ زیرا:

۱. روشن‌فکران اروپا در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی عامل اصلی تحرک و تحول جامعه و گذر جامعه از قرون وسطا به قرون جدید بودند. آنها در نحوه نگرش و جهان‌بینی مردم تحول اساسی ایجاد کردند و به جای جهل، خرافه‌پرستی، احکام آسمانی، شریعت و حاکمیت کلیسا که در دوران قرون وسطا ایجاد شده بود، سکولاریسم، تخصص‌گرایی و اصالت علم را جایگزین کردند و این در حالی است که روشن‌فکران ایرانی درک درستی از جامعه، تاریخ و فرهنگ خود ندارند و شکاف عظیمی میان آنها و مردم عادی وجود دارد و به جای آنکه نقش اصلی را در تحولات اجتماعی ایفا کنند، دارای نقش منفعلی بوده‌اند. آنکه باعث ایجاد تحول در این کشور شده، روحانیت بوده است، نه روشن‌فکران. وقوع انقلاب در ایران و عملکرد روشن‌فکران تأییدی بر این مدعاست. آنها در دوران انقلاب صرفاً نظاره‌گر بودند و نسبت به انقلاب و آثار آن عکس‌العملی مؤثر انجام ندادند و در جریان تحولات سیاسی کشور، از مردم عقب‌تر بودند.^(۳۳) از این‌رو، بعد از انقلاب هم نمی‌توان از روشن‌فکران انتظار داشت که بنیانگذار تحول در جامعه شوند:

روشن‌فکران این مرز و بوم، نه در سیر تحولات تاریخی نقشی در جهت تحقق اراده ملت داشته‌اند و نه اصلاً توانسته‌اند با این مردم رابطه‌ای برقرار کنند. آنها نه مردم را شناختند و نه توانستند حرفی بزنند که مردم کوچه و بازار را جذب کنند. آنها فقط برای خودشان و آن چند هزار نفری که در هوای

چنین به نظر می‌رسید که با روشنی و در کمال سادگی از عهده تبیین امور جهان برمی‌آید. لفظ روشن‌فکر نیز در واقع برای افرادی وضع شده است که جهان را با تعریفی بسیار ساده و خالی از هر نوع راز و ابهام با توسل به یافته‌های محدود علوم روز تبیین می‌کردند. همین گروه بودند که، روشن‌فکری را مردمی یا «پاپولاریزه» کردند.^(۳۰)

در تعریف دیگر از روشن‌فکر، شهید آوینی معتقد است:

انتلکثونالیسم شجره‌ای غربی است که جز در خاک غرب پا نمی‌گیرد؛ مثل نخل. روشن‌فکران ایرانی نیز، خلاف روشن‌فکران غربی یا در نسبت با دین به شخصیت‌هایی چون علی شریعتی و جلال آل‌احمد مبدل می‌شوند و یا اگر در پی انکار نسبت خویش با خاستگاه روشن‌فکری برنیایند، به نخل‌هایی تزیینی تبدیل می‌یابند که عقیم و ابتر هستند و گلدان‌نشین و زب دگوراسیون داخلی خانه‌های بزرگ و شیک.^(۳۱)

وی در جایی دیگر، روشن‌فکران را چنین معرفی می‌نماید: «جماعتی هستند که بایدها و یا به عبارت دیگر، ارزش‌های علمی زندگی خویش را از تفکر غرب کسب می‌کنند و همواره خود را بیرون از هر ماجرای نگاه می‌دارند. روشن‌فکری همواره در نهیلیسم غیر فعال توقف دارد. هنر روشن‌فکری با مردم هیچ نسبتی ندارد و همواره نیازمند تحلیل است.»^(۳۲)

نگاه شهید آوینی به روشن‌فکر ایرانی نگاهی انتقادی است. از دیدگاه او، آنها با مهم‌ترین مسائل مربوط به جامعه ایران بیگانه هستند و اصل و اساس جامعه ایران را که مبتنی بر دین است، نادیده می‌گیرند و با توجه به عقل و بدون در نظر گرفتن دین در جامعه، می‌خواهند جامعه را دچار تغییر و تحول نمایند. تفکر و نگرش آنها غربی

۲-۳. دیدگاه شهید آوینی راجع به غرب: شهید آوینی غرب را پدیده‌ای می‌داند که در تمام جهان آثار و تجلیات آن تأثیرگذار است. از این رو، باید به عنوان یک واقعیت با آن روبه‌رو شد و نسبت به تأثیرات آن چاره‌اندیشی کرد؛ بخصوص آنکه ویژگی‌های فرهنگی غرب، از جمله اومانیسم، فردگرایی، سکولاریسم و... با ویژگی‌های فرهنگی ایران اسلامی ما متفاوت است. از نظر او، به دلیل تفاوت اساسی میان مبانی فکری و فرهنگی ما از غرب، طبیعی است که رابطه ما و غرب نمی‌تواند یک رابطه مسالمت‌آمیز و بدون تنش باشد. آنچه که نوع برخورد ما و غرب را حساس‌تر می‌کند ویژگی‌های غرب است؛ زیرا تمدن غرب به عنوان یک واقعیت دارای قدرت و نفوذ فراوان است؛ به گونه‌ای که این تمدن سراسر جهان را فراگرفته و سایر تمدن‌ها در مقابل آن ضعیف شده و یا در غرب منحل شده‌اند. غرب توانسته ارزش‌ها و معیارهای خود را راجع به دین، انسان و حکومت تا حدودی بر سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تحمیل کند، به گونه‌ای که معیار سنجش انسان، دین، حکومت و نوع رابطه میان آنها غرب است و سایر کشورها سعی می‌کنند خود را با این معیار و ویژگی بسنجند. از سوی دیگر، غرب نیز چون خود را رهبر بلامنازع جهان می‌داند، سعی می‌کند قدرت خود را تحکیم کرده و با هر تحولی که برخلاف ارزش‌های غرب باشد مخالفت کند.

شهید آوینی روشن‌فکران ایرانی را دچار نوعی ایسناسیون یا ازخودبیگانگی می‌داند و معتقد است: ضربه‌ای که آنها به اسلام وارد می‌کنند، بسیار مهلک‌تر از عملکرد غرب در برابر فرهنگ اسلامی است؛ زیرا آنها بدون توجه به مبانی فکری - فرهنگی و اسلامی - ملی خود و بدون آشنایی با حقیقت تمدن غرب به ارائه راه کار در قبال غرب می‌پردازند. از این رو، تلاش روشن‌فکران را

یک دموکراسی «سانتیمانتال شهبانویی» تنفس می‌کردند، می‌نوشتند. (۳۴)

۲. در ایران که دین همواره در آن نقش مهمی ایفا کرده است، نهیلیسم جایگاهی ندارد و این باعث عدم تفاهم میان مردم و روشن‌فکران بوده است.

۳. آنچه که اروپا را از دوران قرون وسطا به دوران رنسانس وارد کرد، نقش رهبری و آگاهی بخشی روشن‌فکران بود. این در حالی است که بررسی تاریخ ایران نشان می‌دهد که در حوادث و رخداد‌های مهمی که اتفاق افتاده است، مانند جنبش‌ها، انقلاب‌ها و نهضت‌ها، روشن‌فکران نتوانستند نقش رهبری را ایفا کنند. وی در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند:

به تمام نهضت‌هایی که در ۱۵۰ سال گذشته در ایران روی داده است، رجوع کنید. نمونه‌ای دالّ بر قیادت روشن‌فکران پیدا می‌کنید؟ گذشته از این، مردم ناآگاه نیستند. و این تصور از غرب آمده است. اطلاق «توده‌ها» به مردم، لفظ تحقیرآمیزی است که ریشه در ایدئولوژی‌های مارکسیسم دارد؛ که به مردم توده‌های ناآگاه اطلاق می‌کند و روشن‌فکران را نخبگان جامعه می‌داند و قیادت و هدایت مردم را نیز به این مدعیان واگذار می‌کند. (۳۵)

۴. در نهایت شهید آوینی معتقد است که روشن‌فکران در ایجاد تحول در جامعه نتوانستند نقش مهمی ایفا کنند:

اصلاً روشن‌فکران در تقدیر تاریخی ملت نقشی ندارند؛ نه آنها مردم را می‌فهمند و نه مردم آنها را. بر خلاف مغرب‌زمین که در آنجا روشن‌فکری یک جریان تاریخی است که بد یا خوب، پیوند فعالی بین آنها و مردم وجود دارد، اما در اینجا روشن‌فکر آدم منفعلی است که اصلاً محلی از اعراب ندارد و در اینجا سرنوشت روشن‌فکر به مرگ تدریجی ختم می‌شود. (۳۶)

را شامل: هیبوط (در مصداق جمعی و تاریخی)؛ طغیان و خودبنیادی؛ توبه (در مصداق جمعی و تاریخی) و طلوع عصر می‌داند. (۴۰)

از سوی دیگر، چون تعارض ما با غرب اعتقادی و فرهنگی است، این تعارض در همه عرصه‌های زندگی ما وجود خواهد داشت. او برای مقابله با این تعارض راه کار ارائه می‌دهد.

۳-۳. راه کار شهید آوینی جهت مقابله با غرب: از نظر شهید آوینی، برای رهایی از سلطه فکری و فرهنگی غرب دو راه کار را در پیشرو داریم: ۱. شناخت مبانی فکری و فلسفی غرب؛ ۲. مراجعه به مبانی و منابع اصیل دینی و آموزه‌های وحیانی.

شهید آوینی در مورد شناخت مبانی فکری و فلسفی غرب معتقد است:

وظیفه ما به عنوان علم‌داران راه انبیا در سراسر جهان امروز اینچنین اقتضا دارد که ما در نور بی‌نهایت قرآن به همه آنچه در ظلمات امروزی فرهنگ غرب به عنوان حقایقی مسلم انگاشته می‌شود، نگاهی دوباره بیندازیم و حجاب از حقایق برداریم. همه احکامی که امروز در کتاب‌های علوم انسانی به نام علم در سراسر جهان اشاعه می‌یابد مع‌الاسف از فرهنگ غرب منشأ گرفته است، و راه جز به ترکستان نمی‌برد. بازنگری این احکام و گشودن حقایق در پرتو نور قرآن و روایات، قسمت اعظم از وظیفه‌ای است که ما در جهان اعتقادی بر عهده داریم. ... برای اشاعه فرهنگ اسلام در سراسر جهان، چاره‌ای نیست جز اینکه ما با فرهنگ و فلسفه غرب به جهاد برخیزیم. (۴۱)

وی در مورد راه کار دوم، یعنی مراجعه به مبانی و منابع اصیل دین و آموزه‌های وحیانی، معتقد است: ما در

به منظور آشتی میان اسلام و علوم غربی را گسترش الحاد و بی‌دینی می‌داند؛ زیرا علوم غربی مبتنی بر حقیقت نیستند، بلکه آنها نسبی‌گرایی را رواج و گسترش می‌دهند و این بر خلاف آموزه‌های دینی ماست، که مبتنی بر حقیقت است. او معتقد است: «برای ما امکان شریک شدن در صیوریت تاریخی غرب موجود نیست؛ چراکه اصولاً غایت و مقاصد ما با یکدیگر متفاوت است، و اگر جز این بود، اصلاً چه نیازی بود به انقلاب؟» (۳۷)

از نظر شهید آوینی:

تفاوت ما و غربی‌ها در این است که اومانیسیم و فرزندان او، لیبرالیسم و دموکراسی، میان نیازهای انسان تفاوتی قابل نمی‌شوند. آنها از آنجایی که برای انسان «حقیقت‌غایی» نمی‌شناسند، اعتقاد یافته‌اند که همه نیازهای بشر باید به طور یکسان برآورده شوند، حال آنکه در این صورت، شدت و حدت نیازهای حیوانی، عشق به کمال را که منشأ نیازهای فطری است محجوب خواهد داشت و راه انسان به سوی فلاح مسدود خواهد شد. (۳۸)

از آن‌رو که ساختار اجتماعی ماستی و مبتنی بر دین است و ساختار اجتماعی غرب، مدرن و مبتنی بر علوم جدید، تقلید ما از غرب جایز و روا نیست؛ زیرا این دو ساختار دارای هدف و غایت واحدی نیستند و در تضاد و تعارض با یکدیگر قرار دارند. (۳۹)

شهید آوینی غرب را به عنوان یک کلیت، تجسم ظهور تاریخی شیطان می‌داند و به ویژه در مورد غرب بعد از رنسانس معتقد بود که با غلبه اومانیسیم و خودبنیادی، جهالت و طغیان بشر غربی به نهایت رسیده و همین به نهایت رسیدن طغیان و خودبنیادی زمان توبه را نزدیک کرده است. از نظر شهید آوینی، عصر کنونی عصر توبه بشریت است. شهید آوینی مسیر تقدیر تاریخی بشر

تأمین‌کننده استقلال و آزادی ما و پاسخگوی مهم‌ترین مسئله‌ای باشد که در طول یک و نیم قرن گذشته و در رویارویی با غرب با آن مواجه شدیم و آن مسئله، نسبت دین با تمدن غرب و جست‌وجوی هویت تاریخی بود که با رجوع به آن می‌توانست ما را در برابر سلطه سیاسی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی غرب حفظ کند.

۴. حکومت و حاکمیت از دیدگاه شهید آوینی

شهید آوینی مطلوب‌ترین شکل حکومت برای اداره جامعه را حکومتی می‌داند که براساس ملاک و ارزش‌های اسلامی باشد. و این حکومت، حکومتی است که توسط امام خمینی علیه السلام در بهمن ۱۳۵۷ تحت عنوان «جمهوری اسلامی» و براساس نظام ولایت فقیه در ایران ایجاد شد. از نظر او:

گرچه حکومت ولایت فقیه، حکومتی است که از لحاظ عملی فاقد سابقه تاریخی است و در مرحله تصویب و اجرای احکام و قوانین اسلامی مراحل آزمون و خطا را طی می‌کند، اما ولایت فقیه تنها صورتی است که می‌تواند به حکومت اسلامی فضیلت ببخشد. فقیه انسانی است که حقیقت دین در وجود او تبیین یافته است و قدرت استنباط احکام عملی دین را از سرچشمه‌ها، که کتاب و سنت است، داراست. (۴۴)

شهید آوینی معتقد است: اصولاً مقایسه حکومت ولایت فقیه با حکومت‌های موجود در دنیا، به دلیل تفاوت در اصول و مبادی اسلام و غرب اشتباه است. حکومت ولایت فقیه علاوه بر اینکه با حکومت کلیسا و حاکمیت کشیشان مسیحی در دوران قرون وسطا متفاوت است، با انواع حکومت در اروپا (دموکراسی، استبداد و توتالیتریزم) هم متفاوت است. حکومت اسلامی (نظام

برخورد با غرب و پیشرفت‌های آن و در پاسخ به سؤال‌هایی که در مواجهه با غرب برای ما ایجاد شد، به سراغ مبانی و منابع اصیل دین رفتیم. ما پاسخ‌های خود را در مقالات و نوشته‌های خارجی، کنفرانس‌ها و سمینارهای دانشگاهی و غیردانشگاهی جست‌وجو کرده‌ایم و هرگز از خود نپرسیده‌ایم که آیا این پاسخ‌ها مورد تأیید آیات و روایات قرآنی هستند؟ شهید آوینی ضمن نقد این رویه می‌نویسد:

آیا ما نباید بر مبنای نظریات اسلام و احکام آن در همه زمینه‌ها عمل کنیم؟ اگر نه، پس آن وجه تمایز ذاتی، که انقلاب اسلامی را از سایر انقلاب‌های غیرالهی جدا می‌کند در کجاست؟ آیا همین که مسئولین سطح بالا مسلمان و بعضاً از علمای روحانی هستند، کفایت می‌کند و دیگر مهم نیست که این مسئولین بر مبنای اسلام عمل کنند یا نه؟ مسلماً اینچنین نیست. (۴۲)

به نظر شهید آوینی، غرب که ماهیتش بر مبنای اومانیستی و غیرالهی است، در آینده دچار بحران و فروپاشی می‌شود. او در این مورد می‌گوید:

اضطرابی که بشر امروز را فراگرفته است، نشان از یک زلزله قریب‌الوقوع دارد؛ زلزله‌ای که تمدن غرب را از بنیان ویران خواهد ساخت و نسبت انسان را با خویشتن خویش و عالم دگرگون خواهد کرد. از آنجا که تمدن امروز جهان را در تسخیر دارد، انقلاب فردا نیز یک واقعه جهانی خواهد بود. ... تا آن وضع موعود که انسان در انتظار اوست، فاصله‌ای چندان باقی نمانده است... فصل الخطاب با انسان کامل است و لاغیر. (۴۳)

و در پایان، شهید آوینی معتقد است: مهم‌ترین دلیل وقوع انقلاب ۱۳۵۷ آن بود که تنها اسلام می‌توانست

دست می‌دهد. شهید آوینی این مفهوم از دموکراسی را مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است: گرچه «دموکراسی به مفهوم حکومت مردم است، اما در عمل، حتی در بهترین نمونه‌های حکومت دموکراسی، حقوق ملت نقابی است که در پس آن ثروتمندان پنهان شده‌اند. تصور دموکراسی یعنی حکومت مردم، بسیار فریبنده و جذاب است، اما در عمل همواره قلیلی از مردم با استفاده از ریاکاری و مردم‌فریبی حکومت را به دست می‌گیرند.»^(۴۶)

بنابراین، اکثریت مردم نقشی در حکومت ندارند و به جرئت می‌توان گفت: «حقیقت دموکراسی به صورتی که اکنون در غرب تحقق یافته، صورت پیچیده‌تری از توتالیترایسم است که خود را بر "توهمی از خواست همگانی" استوار داشته است.»^(۴۷) در حالی که در حکومت ولایت فقیه که به وسیله فقیه جامع‌الشرایط و آشنا با احکام اسلام اداره می‌شود، حکومت از آن خداوند است و وظیفه فقیه اجرای احکام الهی است، نه اراده و اختیار خود یا خواسته مردم. مردم با چنین حکومتی باید بیعت کنند و احکام و دستورات آن را اجرا کرده و حکومت هم حقوق آنان را به بهترین شکل تأمین می‌نماید. این حکومت یک حکومت مردمی است؛ گرچه مردم در دادن مشروعیت به حاکم نقشی ندارند، اما در مقبولیت و پذیرش حکومت نقش اصلی و اساسی را دارند و تا مقبولیت مردم نباشد، چنین حکومتی شکل نمی‌گیرد. «نسبت و تعلق این حکومت به مردم از طریق توافقی است که آنان را به قبول قوانین اسلام و عمل به آن آماده کرده است و این توافق از طریق بیعت انجام می‌گیرد. بیعت یا انتخاب مردمی، گرچه شرط لازم و مطلق احراز مقام ولایت نیست، اما شرطی است که ولایت یا حاکمیت را به فعلیت می‌رساند.»^(۴۸)

از سوی دیگر، غرب به دلیل پیشرفت‌هایی که در

ولایت فقیه) با حکومت کشیشان در اروپا به دلیل تفاوت ذاتی میان اسلام و مسیحیت متفاوت است؛ زیرا احکام مسیحیت فقط محدود به بعد عبادی وجود انسان شده است. از این رو، در ابعاد سیاسی و اجتماعی بر عقل جمعی بشر توجه شده است. در حالی که در اسلام علاوه بر بعد مذهبی، بر ابعاد سیاسی و اجتماعی زندگی بشر هم توجه شده است و در آیات قرآن راجع به ویژگی‌های حاکم و شیوه اداره جامعه آیات بسیاری آمده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم اسلامی جامعه خود، نخستین حکومت اسلامی را ایجاد کرد و این در حالی است که در مسیحیت این گفته مشهور که «کار مسیح را به مسیح و کار سزار را به سزار واگذار کنید»، همواره رواج داشته و مسیحیت هیچ‌گاه ادعای تشکیل حکومت را نداشت. از طرفی، مقایسه اسلام و دموکراسی هم ممکن نیست؛ زیرا:

دموکراسی یعنی ولایت مردم، و این مفهوم صراحتاً با تئوکراسی که حکومت خداست معارضه دارد. در دموکراسی حق قانون‌گذاری اصالتاً به مردم به مصداق جمعی بشر بازمی‌گردد و این معنا با حکومت اسلامی که حق قانون‌گذاری را به خدا و خبرگان و فقها در استنباط و استخراج احکام خدا بازمی‌گرداند قابل جمع نیست.^(۴۵)

علاوه بر این، در میزان اختیارات مردم، وضع قوانین و مفهوم آزادی میان حکومت ولایت فقیه و دموکراسی تفاوت وجود دارد.

۴-۱. نقد حکومت دموکراسی از دیدگاه شهید آوینی: از نظر شهید آوینی، مهم‌ترین ادعای غرب این است که دموکراسی حکومتی است که بر اساس خواست و اراده مردم اداره می‌شود و مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد و چنانچه مردم با آن مخالفت کنند، مشروعیت خود را از

ندارد و هر آنچه که در عالم رخ می‌دهد با حقیقت اسلام نسبتی دارد. باید ولی فقیه دارای اختیارات مطلقه باشد که آن را کشف و درک کند. ولایت مطلقه فقیه تنها صورتی است که می‌تواند به حکومت اسلامی فعلیت ببخشد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، ضمن بررسی جریان روشن‌فکری و روشن‌فکری دینی در ایران، نشان داده شد که برخلاف تصور رایج، یک جریان غالب روشن‌فکری دینی وجود ندارد، بلکه چهار نحله روشن‌فکری دینی وجود دارد. از این رو، با انتخاب «نحله آوینی»، دیدگاه شهید آوینی را در مورد مسئله‌های عام روشن‌فکری و روشن‌فکری دینی مورد بررسی و تحلیل و ارزیابی قرار دادیم.

بر این اساس، نشان داده شد که شهید آوینی به عنوان یک روشنفکر دینی اسلام‌گرا، ضمن نفی تجدد، سنت را به دلیل آنکه به فطرت انسان نزدیک‌تر است مورد پذیرش قرار می‌دهد و با نفی سکولاریسم، بر دین حداکثری برای اداره جامعه تأکید می‌نماید و ضمن نفی غرب، عملکرد روشن‌فکران را به دلیل پیروی از غرب و عدم شناخت نسبت به جامعه مورد نقد قرار می‌دهد و وظیفه هدایت و رهبری جامعه را بر عهده روحانیت می‌نهد و در پایان ضمن نفی سازگاری میان اسلام و دموکراسی، معتقد است که بهترین حکومت برای اداره جامعه نظام ولایت فقیه مبتنی بر مردم‌سالاری دینی است.

زمینه فناوری ارتباطات دارد، با استفاده از تبلیغات، افکار آنها را جهت داده و آزادی فکر و اندیشه و انتخاب را از شهروندان خود می‌گیرد، در حالی که آزادی در درون حکومت اسلامی در چارچوب قانون الهی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. آزادی در اسلام «به معنای قطع تعلق است. آنچه که مهم است قطع وابستگی روحی به اشیا است نه ترک زندگی. آزادی معادل Liberty نیست، بلکه آزادی در نسبت با دین معنا پیدا می‌کند.»^(۴۹)

در غرب، قانون براساس میل، خواست و اراده افراد است و ملاک، رأی اکثریت است، اما این ملاک همیشه عقلانی نیست.

چنان‌که در دوران رایش سوم راسیسم هیتلری امری بود که اکثریت مردم آلمان بر آن به اتفاق رسیده بودند. رأی اکثریت مردم لزوماً محترم نیست و اگر قاعده حکومت‌ها بر این قرار گرفته، نه به آن دلیل است که توافق اجتماعی بر امری معین، میزان تشخیص حق از باطل است، بلکه به آن علت است که توافق اجتماعی لازمه ایجاد و بقای حکومت‌هاست.^(۵۰)

در اسلام، برخلاف غرب چنین حقی برای انسان‌ها قابل نیستند؛ یعنی انسان نمی‌تواند بر طبق میل و خواسته خود به قانون‌گذاری بپردازد، بلکه حق قانون‌گذاری از آن خداست و فقها هم به استنباط و استخراج احکام خدا می‌پردازند. در حکومت اسلامی (ولایت فقیه) هر نوع قانونی در چارچوب احکام الهی پذیرفته شده و مقبولیت دارد و میل و اراده و خواست مردم در درون این چارچوب قرار می‌گیرد و قابل پذیرش است. شهید آوینی در مقابل کسانی که خواهان اضافه کردن قید «مشروطه» به ولایت مطلقه فقیه، به منظور جلوگیری از خودکامگی ولی فقیه بودند، استدلال می‌کند که ولایت فقیه خود مشروط به احکام و قوانین اسلام است و لزومی به قید مشروطه

- ۱۸- سیدمرتضی آوینی، ما ادرایک ما البانک؟، در: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۱۵۳.
- ۱۹- سیدمرتضی آوینی، دربارهٔ ارتباطات، در: آیینۀ جادو، ج ۱، ص ۱۰۴.
- ۲۰- حبیبه جعفریان، شهید آوینی: سیری در آثار، ص ۵۷.
- ۲۱- سیدمرتضی آوینی، آزادی قلم، در: رستاخیز جان، ص ۲۰.
- ۲۲- همو، تأملی بیشتر در خلقت انسان، در: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۰۲.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- حبیبه جعفریان، همان، ص ۵۱-۵۲.
- ۲۵- سیدمرتضی آوینی، «حلزون‌های خانه به دوش»، سوره، دوره سوم، ش ۶، ص ۱۱.
- ۲۶- سیدمرتضی آوینی، چرا جهان سومی‌ها هامون می‌سازند، در: آیینۀ جادو، ج ۲، ص ۷۴.
- ۲۷- سیدمرتضی آوینی، آیینۀ جادو، ج ۳، ص ۷۱.
- ۲۸- همان.
- ۲۹- همو، «حلزون‌های خانه به دوش»، سوره، دوره سوم، ش ۶، ص ۱۱.
- ۳۰- علی تاجدینی، استعارات تأویلی، ص ۱۰۶.
- ۳۱- سیدمرتضی آوینی، سینما و مردم، در: آیینۀ جادو، ج ۳، ص ۸.
- ۳۲- همو، یادداشت‌های یک تماشاگر حرفه‌ای، در: آیینۀ جادو، ج ۲، ص ۱۴۱.
- ۳۳- سیدمرتضی آوینی، رستاخیز جان، ص ۷۴.
- ۳۴- همو، «فیلم‌هایی که من دیدم»، سوره، دوره دوم، ش ۱، ص ۴۶.
- ۳۵- همو، «سینما و مخاطب»، سوره سینما، سال دوم، ش ۱، ص ۳۶.
- ۳۶- سیدمرتضی آوینی، چرا جهان سومی‌ها هامون می‌سازند، در: آیینۀ جادو، ج ۲، ص ۷۵-۷۶.
- ۳۷- سیدمرتضی آوینی، جنگ در آیینۀ مصفای نقاشی متعهد، در: انظار صورت، ص ۴۹.
- ۳۸- همو، چرا جهان سومی‌ها هامون می‌سازند، در: آیینۀ جادو، ج ۱، ص ۱۰.
- ۳۹- همان، ص ۷۰.
- ۴۰- سیدمحمد بهشتی، «خالق دوربین سرخ جنگ»، شاهد یاران، ش ۳۱، ص ۱۹.
- ۴۱- سیدمرتضی آوینی، نوح نبی‌السلام و تاریخ تمدن، در: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۲۲۳.
- ۴۲- همو، در معنای توسعه، در: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص

پی‌نوشت‌ها

- ۱- رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی و سیاسی ایران (از روی کارآمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی) (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، ج هشتم، قم، مورخ، ۱۳۸۶.
- ۲- رضا دهقانی، روشن‌فکران دینی و دین‌داران روشن‌فکر (خاستگاه نظری)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۳- تقی رحمانی، روشن‌فکران مذهبی و عقل مدرن، تهران، قلم، ۱۳۸۴.
- ۴- محمدعلی زکریایی، درآمدی بر جامعه‌شناسی روشن‌فکری دینی، تهران، آذریون، ۱۳۸۷.
- ۵- فرهاد شیخ‌فرشی، روشن‌فکری دینی و انقلاب اسلامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۶- مجید ظهیری، مدرنیته، روشن‌فکری و دیانت (مجموعه مقالات و گفت‌وگوها)، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱.
- ۷- علیرضا علوی‌تبار، روشن‌فکری، دین‌داری و مردم‌سالاری، تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۹.
- ۸- حامد اسلامی، مناقشات روشن‌فکران دینی و غیردینی در ایران معاصر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم سیاسی، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۵.
- ۹- محمدعلی پورحنیفه معافی، دین و نوگرایی در اندیشه متفکران دینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته اندیشه سیاسی در اسلام، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۵.
- ۱۰- علی درزند، سنت و تجدد از دیدگاه شریعتی و سروش، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم سیاسی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶.
- ۱۱- عباس شریفی، رابطه شریعت و عقلانیت در موج سوم جریان روشن‌فکری دینی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته علوم سیاسی، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۶.
- ۱۲- سیدمرتضی آوینی، یادداشتی ناتمام در باب هویت و حقیقت انسان، در: رستاخیز جان، ص ۵۷-۵۸.
- ۱۳- علی تاجدینی، استعارات تأویلی (پژوهشی در اندیشه‌های ادبی شهید مرتضی آوینی)، ص ۱۰۶.
- ۱۴- سیدمرتضی آوینی، سفر به کجا؟، در: آیینۀ جادو، ج ۳، ص ۸.
- ۱۵- همو، گرداب شیطان، در: آغازی بر یک پایان، ص ۱۵۴.
- ۱۶- علی تاجدینی، همسفر خورشید (یادنامه سالگرد شهادت سیدمرتضی آوینی)، ص ۱۹۸.
- ۱۷- سیدمرتضی آوینی، تمدن اسراف و تبذیر، در: توسعه و مبانی تمدن غرب، ص ۶۷-۶۸.

۳۰۲. بهشتی، سیدمحمد، «آوینی، خالق دوربین سرخ جنگ»، شاهد یاران، ش ۳۱، خرداد ۱۳۸۷، ص ۱۴-۳۲.
- ۴۳- سیدمرتضی آوینی، «آغازی بر یک پایان»، سوره، دوره چهارم، ش ۱، ص ۷.
- ۴۴- سیدمحمد بهشتی، همان، ص ۱۹.
- ۴۵- حبیبه جعفریان، همان، ص ۶۰.
- ۴۶- سیدمرتضی آوینی، «آغازی بر یک پایان»، سوره، دوره چهارم، ش ۱، ص ۶.
- ۴۷- حبیبه جعفریان، همان، ص ۴۵.
- ۴۸- مریم مهدوی، «حقیقت جمهوری اسلامی در دنیای جدید»، شاهد یاران، ش ۳۱، ص ۳۸.
- ۴۹- همان، ص ۶۱.
- ۵۰- سیدمرتضی آوینی، «وفاق اجتماعی، در: آغازی بر یک پایان»، ص ۵۲.
- بهشتی، سیدمحمد، «آوینی، خالق دوربین سرخ جنگ»، شاهد یاران، ش ۳۱، خرداد ۱۳۸۷، ص ۱۴-۳۲.
- تاجدینی، علی، استعارات تأویلی (پژوهشی در اندیشه‌های ادبی شهید مرتضی آوینی)، تهران، میثاق، ۱۳۷۴.
- _____، همسفر خورشید (یادنامه سالگرد شهادت سیدمرتضی آوینی)، تهران، قبله، ۱۳۷۳.
- جعفریان، حبیبه، شهید آوینی: سیری در آثار، تهران، کتاب صبح، ۱۳۵۷.
- _____، مریم، «حقیقت جمهوری اسلامی در دنیای جدید»، شاهد یاران، ش ۳۱، خرداد ۱۳۸۷، ص ۳۰-۴۸.

منابع

- _____، آوینی، سیدمرتضی، آغازی بر یک پایان، تهران، ساقی، ۱۳۷۸.
- _____، «آغازی بر یک پایان»، سوره، دوره چهارم، ش ۱، بهمن ۱۳۷۱، ص ۴-۲۸.
- _____، آیینة جادو، چ چهارم، تهران، ساقی، ۱۳۸۶، ج ۳ و ۲.
- _____، آیینة جادو، چ سوم، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱.
- _____، انفطار صورت، تهران، ساقی، ۱۳۸۷.
- _____، «تجدد یا تحجر»، سوره، دوره سوم، ش ۳، خرداد ۱۳۷۰، ص ۳-۳۲.
- _____، توسعه و مبانی تمدن غرب، چ پنجم، تهران، ساقی، ۱۳۸۶.
- _____، حلزون‌های خانه به دوش، تهران، ساقی، ۱۳۷۶.
- _____، «حلزون‌های خانه به دوش»، سوره، دوره سوم، ش ۶، شهریور ۱۳۷۰، صص ۹-۲۶.
- _____، رستاخیز جان، تهران، ساقی، ۱۳۷۹.
- _____، «سینما و مخاطب»، سوره سینما، سال دوم، ش ۱، بهار ۱۳۷۱، ص ۲۶-۴۲.
- _____، فردایی دیگر، تهران، ساقی، ۱۳۸۱.
- _____، «فیلم‌هایی که من دیدم»، سوره، دوره دوم، ش ۱، فروردین، ۱۳۶۹، ص ۳۶-۵۲.